



دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی

پایان نامه جهت اخذ درجه‌ی کارشناسی ارشد

در رشته‌ی حقوق خصوصی

موضوع:

اصل قطعیت آرای قضایی

استاد راهنما:

دکتر سام محمدی

استاد مشاور:

دکتر حمید ابهری

دانشجو: لیلا اقبالی

شهریور ماه ۱۳۹۷



سپاس

از استاد گرامی ام جناب آقای دکتر سام محمدی بسیار سپاسگزارم؛ چرا که بدون راهنمایی های ایشان انجام این پژوهش بسیار مشکل می نمود.

از استاد عزیز و بزرگوار جناب آقای دکتر حمید ابهری نیز کمال تشکر را دارم. راهنمایی های ایشان در افزایش کیفیت این پژوهش حاضر تاثیر زیادی داشته است.

همچنین قدردانی خود را از تمامی استادان مقاطع قبلی به ویژه مقطعه کارشناسی ارشد اعلام داشته و امیدوارم قدردان زحمات این عزیزان باشم.

تقدیم

تقدیم به پدر و مادر گرامی ام.

خدای را بسی شاکرم که از روی کرم، پدر و مادری فداکار نصیبم ساخته و در سایه وجودشان در راه کسب علم و دانش تلاش نمایم. والدینی که بودنشان تاج افتخاری است بر سرم و نامشان دلیلی است بر بودنم، چرا که این دو وجود، پس از پروردگار، مایه هستی ام بوده اند دستم را گرفتند و راه رفتن را در این وادی زندگی پر از فراز و نشیب آموختند. آموزگاران که برایم زندگی، بودن و انسانیت را معنا کردند.

چکیده

قانون گذار به علت امکان وقوع اشتباه از سوی قاضی، امکان رسیدگی دو مرحله ای به غالب دعاوی را فراهم کرده است تا بتوان از این طریق از اشتباهات قضات کاسته و در نتیجه از تضییع احتمالی حقوق شهروندان جلوگیری شود. رسیدگی به دعوی در مرحله دوم صرفاً از طریق درخواست محکوم علیه و متضرر از رای بدوی ممکن خواهد بود. مسئله قطعیت آراء، هم احکام صادره از سوی دادگاه ها را شامل می شود و هم قرارهای نهایی همچون قرار رد دعوی یا رد دادخواست. پس از قطعیت یافتن یک رای امکان اجرای آن وجود دارد، هرچند که اجرای برخی آراء قبل از قطعی شدن نیز پیش بینی شده است. در عین حال می توان به آرای قطعی از طریق استفاده از موارد اعتراض به صورت فوق العاده که عبارتند از فرجام خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث در صورت تحقق شرایط قانونی شکایت و اعتراض نمود.

واژگان کلیدی: رای، اصل قطعیت آراء، طرق فوق العاده اعتراض، حکم، قرار.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۱	الف: بیان مسأله:
۳	ب: هدف پژوهش
۴	ج: موضوع پژوهش
۴	د: اهمیت و ضرورت پژوهش
۴	ه: سوالات تحقیق
۴	و: فرضیات تحقیق
۵	ز: حدود پژوهش:
۵	ح: پیشینه تحقیق
۶	ط: ساختار تحقیق

فصل اول: کلیات

۷	مبحث اول: مفاهیم
۷	گفتار اول: مفهوم رای و اقسام آن
۱۱	گفتار دوم: مفهوم قطعیت آراء
۱۵	گفتار سوم: مفهوم مراجع قضایی
۱۵	بند اول: مفهوم مراجع شبه قضایی و قضایی
۱۷	بند دوم: مقایسه مراجع قضایی و شبه قضایی
۲۰	بند سوم: اقسام مراجع قضایی
۲۳	مبحث دوم: پیشینه قطعیت آراء
۲۴	گفتار اول: قطعیت آراء در فقه اسلامی
۲۶	بند اول: مستندات فقهی قطعیت و اعتبار احکام
۲۹	بند دوم: مستندات فقهی نقض احکام و تزلزل در اعتبار احکام

گفتار دوم: قطعیت آراء در حقوق موضوعه ایران ۳۲

فصل دوم: شرط قطعیت آراء

مبحث اول: شرایط قطعیت آراء از حیث مراجع صدور رای ۴۱

مبحث دوم: شرایط قطعیت آراء از حیث انواع دعاوی و اصحاب دعوی ۴۶

گفتار اول: شرایط قطعیت آراء از حیث انواع دعاوی ۴۷

بند اول: دعاوی مالی و غیر مالی ۴۷

بند دوم: امور حسبی ۵۹

گفتار دوم: شرایط قطعیت آراء از حیث اصحاب دعوی ۶۳

بند اول: نحوه ابلاغ به اصحاب دعوا ۶۳

بند دوم: تاثیر نحوه ابلاغ بر قطعیت آراء ۶۹

فصل سوم: آثار قطعیت آراء

مبحث اول: اجرای رای ۷۵

گفتار اول: رابطه قطعیت رای و اجرای آن ۷۵

مبحث دوم: اعتبار امر مختومه ۸۴

گفتار اول: ماهیت اعتبار امر مختومه ۸۴

گفتار دوم: شرایط اعمال اعتبار امر مختومه ۸۷

گفتار سوم: گستره اعتبار امر مختومه ۸۸

مبحث سوم: عدم قابلیت اعتراض نسبت به رای قطعی و استثنائات آن ۹۳

گفتار اول: فرجام خواهی ۹۳

گفتار دوم: اعاده دادرسی ۹۵

گفتار سوم: اعتراض ثالث ۹۸

بند اول: اعتراض ثالث به رای ۹۸

بند دوم: اعتراض ثالث از عملیات اجرایی ۱۰۳

نتیجه گیری و پیشنهادها ۱۰۵

منابع ۱۰۸

مقدمه

قانون گذار در ماده ۳۳۰ صریحاً تعریفی از رأی قطعی ارائه نداده است. بلکه فقط اعلام نموده که جز در موارد خاص، آراء دادگاه های عمومی و انقلاب قطعی است. رأی قطعی رایبی است که غیرقابل پژوهش (تجدیدنظر) باشد. این تعریف جامع و مانع نیست. زیرا در مورد حکم غیابی گرچه ممکن است قابل تجدیدنظر نباشد، اما چون به طور غیابی صادر شده، لذا قابل واخواهی است و تبصره یک ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی دلالت دارد حکم غیابی که قابل واخواهی باشد در مهلت قانونی برای واخواهی، قطعی نیست.

الف: بیان مسأله:

از همان ابتدای قانون گذاری نوین ایران و در قانون اصول محاکمات حقوقی سال ۱۳۲۹ قمری، اصل قابلیت تجدیدنظر (پژوهش پذیری) آرای محاکم به رسمیت شناخته شد. در قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ اصل مزبور با صراحت بیشتری مورد تأکید قرار گرفت. بعد از انقلاب به موجب لایحه قانونی تشکیل دادگاه های عمومی ۱۳۵۸/۷/۱۰ و اصلاحیه ۱۳۵۸/۸/۲۰ دادگاه تجدیدنظر و به طبع آن اصل تجدیدنظر پذیری آرا به کناری گذاشته شد. از نکات عجیب این لایحه یک درجه ای بودن رسیدگی و حذف دادگاه تجدیدنظر بود (ماده ۲). مطابق این قانون، در دادگاه عمومی سیستم تعدد قاضی حاکم بود (ماده ۳). این در حالی است که از همان ابتدا شکست این قانون روشن بود. از دیگر نکات این قانون قابل اعتراض بودن آرای دادگاه های صلح و قطعی بودن آرای دادگاه های عمومی بود.

در ۱۳۶۴/۹/۲۱ قانون تشکیل دادگاه های حقوقی یک و دو تصویب شد. مطابق این قانون دادگاه صلح و عمومی برچیده شد. دادگاه حقوقی دو به دعاوی کم اهمیت تر و حقوقی یک به دعاوی مهم تر رسیدگی می کرد. مطابق این قانون آرای دادگاه حقوقی دو در دادگاه حقوقی یک قابل

تجدیدنظر بود، ولی آرای دادگاه حقوقی یک قطعی بود^۱ (مصوب آذر ۱۳۶۴).

قانون بعدی قانون تجدیدنظر آرا دادگاه ها مصوب ۱۳۷۲ بود که در ماده ۹ خود آرا قابل

تجدیدنظر را برشمرد.

در سال ۱۳۷۳ و با تصویب قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب تحولات دیگری از راه

رسید. مطابق این قانون در هر حوزه قضایی یک دادگاه عمومی تشکیل شد که به همه دعاوی

رسیدگی می کرد. در نتیجه دادگاه های قبلی یعنی دادگاه حقوقی یک و دو و البته دادرسی منحل شد.

همچنین دادگاه تجدیدنظر - که در لایحه ۱۳۵۸ حذف شده بود- دوباره ایجاد شد. در سال ۱۳۸۱

بالاخره ایرادات این قانون روشن و مورد اصلاح واقع شد. مهمترین اصلاحیه احیای دادرسیها بود. در

قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ از لحاظ تشکیلات قضایی تغییرات زیادی ایجاد نشد.

قانون گذار در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ با نگرش متفاوت در ماده ۳۳۰ اصل را قطعیت

آرای محاکم اعلام نمود. ظاهراً مبنای قانون گذار پیروی از احکام شرعی بوده است. در شریعت اسلام

حکم شارع علی الاصول قطعی و غیرقابل تجدید نظر می باشد. اما نشانه هایی از نظر مخالف نسبت

به تجدیدنظر پذیری آرای در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ مشاهده می شود. ماده ۵ قانون

یادشده اصل قطعی بودن آرا را مقرر نمود و ماده ۳۳۰ همان قانون این حکم را مورد تاکید قرار داد.

مواد یادشده همانطور که مشخص است، ظاهراً آرای دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی را

قطعی اعلام می نماید. در ماده ۳۳۱ قانون پیش گفته احکام قابل تجدیدنظر را - که با توجه به ماده

^۱ ماده ۱۴ قانون یادشده: «در دادگاه حقوقی یک، رییس دادگاه در صورتی که مجتهد جامع الشرایط نباشد پس از رسیدگی به دعوا و مطالعه پرونده و نظریه مشاور، نظر خود را به طرفین ابلاغ می نماید و چنانچه حداکثر ظرف ۵ روز مورد اعتراض طرفین یا یکی از آنها نبود رأی می دهد و چنانچه نظر وی مورد اعتراض هر دو طرف یا احد طرفین بود، بدون انشاء رأی نظر و استنباط قضایی خود را با ذکر دلیل به طور کتبی به دیوان عالی کشور می فرستد. دیوان عالی کشور پس از ملاحظه نظریه دادگاه و رسیدگی به پرونده چنانچه نظریه صحیح و موجه تشخیص داد آن را تأیید و پرونده را اعاده می نماید تا رییس دادگاه انشاء حکم کند. در این صورت رأی صادره با رعایت مفاد ۱۲ همین قانون قطعی است.»

۳۳۰ قانون مزبور خلاف اصل و بنابراین استثنا می باشد- پیش بینی نموده است، با عنایت به ماده ۳۳۱ مستثنی از مستثنی منه حوزه وسیع تری داشته یا به اصطلاح فقهی تخصیص اکثر خورده است. قانون گذار در ماده ۳۳۰ آیین دادرسی مدنی اصل قطعیت آرا محاکم را بیان می کند. از جمع مواد ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۶۴ می توان نتیجه گرفت که آرای دادگاه های عمومی و انقلاب جز در مواردی که رأی صادره غیابی یا قابل تجدیدنظر باشد، قطعی است. این امر نوعی گریز از اصل تجدیدنظرپذیری آراء و رسیدگی دو درجه ای به دعاوی است. به هر حال اگر رأی دادگاه مشمول ذیل ماده ۳۳۰ و ماده ۳۳۱ باشد، قابل تجدیدنظر و نتیجتاً غیرقابل اجرا است، مگر اینکه مهلت اعتراض سپری و به رأی تعرض نشود. همین حکم در مورد رأی غیابی نیز جاری است. به هر حال ماده ۳۳۱ با این که حکم مقرر در ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ را بیان می کند، قسمتی از آن ماده را نسخ کرده است. در ماده ۷ آمده بود: «احکام دادگاه های عمومی و انقلاب قطعی است مگر در مواردی که در این قانون قابل نقض و تجدیدنظر پیش بینی شده است». در ماده ۷ قابلیت نقض از موجبات غیرقطعی بودن حکم دادگاه دانسته شده بود، در حالی که در ماده ۳۳۰ فقط قابلیت تجدیدنظرخواهی از موجبات غیرقطعی بودن رأی دانسته شده است. مضافاً ماده ۷ در مورد احکام تعیین و تکلیف کرده بود، ولی ماده ۳۳۱ کلیه آراء اعم از حکم یا قرار را شامل می شود.

ب: هدف پژوهش

هدف این پژوهش تبیین موضع قانون گذار در خصوص اصل قطعیت یا عدم قطعیت آرای محاکم است. با نگاهی به مواد قانون آیین دادرسی مدنی و سابقه تاریخی آن چنین برداشت می شود که قانونگذار مخصوصاً در قوانین بعد از انقلاب رویکرد واحدی نداشته است. از یک طرف خود را مقید به دیدگاه فقهی می داند و تلاش می کند اصل را قطعیت اعلام کند و از طرف دیگر متاثر از آموزه های آیین دادرسی مدنی و رویکرد نظام های حقوقی مدرن است. این است که در عین اعلام قطعیت

آرا، غالب آرا را غیرقطعی می داند. در این پژوهش سعی شده که با نگاهی تاریخی، اصل حاکم بر قانون آیین دادرسی مدنی تبیین شود.

ج: موضوع پژوهش

در تحقیق حاضر آرای محاکم از حیث قطعیت و عدم قطعیت و آثار هر یک مورد مطالعه قرار می گیرد. بر این اساس شرایط قطعیت رای و آثار قطعیت نیز مد نظر نگارنده می باشد.

د: اهمیت و ضرورت پژوهش

این پژوهش درصدد بررسی مبانی قطعیت آرای محاکم و یا قابل پژوهش بودن آن است. اهمیت موضوع در این است که علی رغم اهمیت بحث، تحقیق مستقلی در این زمینه دیده نشده است و موضع قانون گذار باید با نگاهی علمی تحلیلی کشف و تحلیل گردد. همچنین مقایسه قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ و قانون ۱۳۷۹ در حقوق ایران با در نظر گرفتن مبانی فقهی موضوع در دستور کار است و تلاش شده است به سوالات ذیل پاسخ داده شود:

ه: سوالات تحقیق

- ۱- مبانی قطعیت آرای قضایی در حقوق ایران چیست؟
- ۲- آیا این اصل بر همه آرای قضایی حاکم است یا خیر؟

و: فرضیات تحقیق

۱. مبانی آن نظم عمومی و لزوم حل و فصل اختلافات است.
۲. قلمرو این قاعده مختص امور ترافعی است و شامل آرای قضایی اعم از احکام و قرارها می شود.

ز: حدود پژوهش:

بررسی موضوع در حقوق ایران

ح: پیشینه تحقیق

در مورد اصل قطعیت آراء تحقیق مستقل یا پایان نامه ای وجود ندارد و این موضوع در آثار حقوقی مورد توجه قرار نگرفته است و تنها در برخی آثار حقوقی بدان اشاره ای شده است، از جمله آنها به موارد زیر می توان اشاره کرد:

۱. مهاجری (۱۳۹۲)، قانون گذار در ماده ۳۳۰ صریحاً تعریفی از رأی قطعی ارائه نداده است بلکه فقط اعلام نموده است جز در موارد خاص، آراء دادگاه های عمومی و انقلاب قطعی است. در مورد رأی قطعی گفته شده است: حکمی که غیرقابل پژوهش (تجدیدنظر) باشد قطعی است.

۲. شمس (۱۳۸۶)، مستند به ظاهر ماده ۳۳۰ آرای دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی را قطعی است در ماده ۳۳۱ همین قانون احکام قابل تجدیدنظر را که با توجه به ماده ۳۳۰ قانون مزبور خلاف اصل و بنابراین استثنای می باشد پیش بینی نموده است، به مراتب در ماده ۳۳۱ مستثنی از مستثنی منه حوزه وسیع تری داشته است.

۳. واحد (۱۳۸۰)، پژوهش خواهی باید در ظرف زمانی مقرر در قانون انجام گیرد، چرا که در غیر این صورت معلوم نیست احکام صادره در چه زمانی قابلیت اجرا پیدا می کنند. با انقضای مدت تجدیدنظر حکم قطعی شده، لازم الاجرا می گردد. قطعیت حکم از شرایط اصلی قابلیت اجرای حکم است. در راستای این هدف مقنن چنین مقرر داشته است: هیچ حکمی از احکام دادگاههای دادگستری به موقع به اجرا گذارده نمی شود مگر اینکه قطعی شود. پس اگر

محکوم علیه نخواهد از حق درخواست پژوهش نماید در واقع از این حق اعراض نموده و لذا حکم صادره که مصون است شکایت در مهلت مقرر قانونی مانده است قابلیت اجرا پیدا می کند.

ط: ساختار تحقیق

پژوهش پیش رو در سه فصل مجزا به بررسی اصل قطعیت آراء در امور مدنی می پردازد. در فصل اول آن که به کلیات اختصاص یافته، تبیین مفهوم رای و قطعیت آن و بیان پیشینه قطعیت رای مدنظر است. فصل دوم به بررسی شرایط قطعی شدن یک رای از منظر نوع مرجع صادر کننده رای و نوع دعوی پرداخته و نهایتاً در فصل سوم به آثار قطعیت رای از سه منظر اجرای رای، اعتبار امر مختومه و طرق فوق العاده اعتراض اشاره شده است.

فصل اول

کلیات

مطالعه مفاهیم بنیادین تحقیق حاضر و نقد رویه قضایی در خصوص قطعیت آراء، در گرو آن است که مفهوم این کلمه به وضوح و با در نظر گرفتن تمامی جوانب مطالعه شود. همچنین از آنجا که عمده قوانین کشور ما برگرفته از فقه اسلامی است، لذا علاوه بر بررسی پیشینه قطعیت آراء در نظام حقوقی ایران، جست و جو در متون فقهی نیز باید صورت پذیرد. لذا در اولین فصل پژوهش پیش رو به بررسی مفهوم قطعیت آراء و بیان پیشینه فقهی و حقوقی آن می پردازیم.

مبحث اول: مفاهیم

در این قسمت به مطالعه برخی از مفاهیم بنیادین تحقیق می پردازیم.

گفتار اول: مفهوم رای و اقسام آن

تصمیمات دادگاه یا به شکل تصمیم قضایی (رای) است یا در قالب تصمیم اداری. برخی از حقوقدانان رای را «تصمیم دادگاه که برای امر ترافعی گرفته می شود» تعریف می کنند و معتقدند که «رای هرگاه راجع به ماهیت دعوا باشد و آن را کلا یا بعضاً قطع کند حکم است و گرنه قرار است». (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰: ۲۸۴ و ۲۸۵) برخی دیگر از استادان نیز معتقدند: «رای دادگاه در معنای وسیع آن تصمیم دادگاه است که در امور ترافعی یا در امور حسبی یا امور اداری اتخاذ می شود، اما رای در معنای اخص خود تصمیم دادگاه در امور ترافعی است» (صدر زاده افشار، ۱۳۷۳: ۲۳۷) در جای دیگر رای «به مفهوم دقیق کلمه در اصطلاح به تصمیمی اطلاق می شود که حکم یا قرار باشد» تعریف شده است (شمس، ۱۳۸۶: ۲۱۲، جلد ۲).

تصمیمات اداری رای محسوب نمی شوند و از سوی دیگر، همه قرارها را همچون قرارهای اعدادی که به جهت آماده سازی پرونده جهت صدور رای اتخاذ می شود نمی توان رای به معنای اخص کلمه تلقی کرد. لذا باید گفت که رای دادگاه ماحصل رسیدگی دادگاه و یا نظر قاضی پرونده نسبت به موضوع است که به صورت کتبی بیان می شود و به عبارت دیگر، رای دادگاه تصمیم قضایی

نهایی دادگاه است. (کریمی، ۱۳۸۶: ۱۴۸) این تعریف از سه عنصر تصمیم، قضایی بودن و نهایی بودن تشکیل شده است. رای تصمیم است، لذا گزارش اصلاحی در سازش میان اصحاب دعوی را نمی توان رای محسوب کرد، چراکه دادگاه در این خصوص تصمیمی اتخاذ نمی کند. همچنین رای تصمیمی است که دادگاه درخصوص رسیدگی به موضوع دعوی مطروحه اتخاذ می کند، بنابراین تصمیمات اداری دادگاه را شامل نمی شود. به عنوان مثال، دستور دادگاه برای گرفتن کپی از اوراق پرونده و دادن آن به وکیل خوانده را نمی توان رای محسوب کرد. علاوه بر این ها، تصمیم دادگاه باید نهایی باشد، در غیر این صورت اطلاق رای بر آن صحیح نیست. لذا قرارهای اعدادی همچون ارجاع امر به کارشناس یا قرار تحقیقات محلی را نمی توان رای محسوب کرد، لکن قرارهایی همچون قرار رد دعوی، سقوط دعوی و امثال آن به دلیل نهایی بودن رای به شمار می آیند.

بنا به آنچه گفته شد، رای را نباید با مفاهیم مشابه آن یکی دانست، چراکه هر یک دارای مفاهیمی مجزا هستند. از جمله مفاهیم مشابه رای می توان به تصمیم اداری و نیز تصمیم قضایی غیرنهایی اشاره کرد.

رای و تصمیم اداری هر دو از تصمیمات دادگاه هستند، لکن تصمیم اداری تصمیمی است که توسط دادگاه برای اداره امر دادرسی اتخاذ می شود و واجد جنبه قضایی نیست. تفاوت های میان رای(تصمیم قضایی) و تصمیم اداری عبارتند از:

۱. تصمیم اداری قابل عدول است در حالی که رای دادگاه غیرقابل عدول می باشد.
۲. صدور تصمیم اداری قابل تفویض است در حالی که رای غیرقابل تفویض می باشد.
۳. تصمیم اداری را دادگاه می تواند رأساً و یا به تقاضای طرفین صادر کند، اما صدور رای هرچند از وظایف قاضی است، بدون درخواست صورت نمی پذیرد.

۴. تصمیمات اداری نه دارای اعتبار امر قضاوت شده اند و نه قاطع دعوی محسوب می شوند، در حالی که رای اگر حکم باشد، همانند برخی قرارها، هم قاطع دعوی و هم دارای اعتبار امر قضاوت شده است.

مقصود از اظهار نظر قضایی، نظری است که قاضی پس از رسیدگی به ادله مربوط صادر می کند و دارای مشخصات ذیل است: ۱- مشمول قاعده اعتبار امر مختوم است. ۲- به صورت جزئی و خاص است. ۳- مفاد این نظر انشایی است نه اخباری. ۴- مستند به بخشنامه نمی باشد. (انصاری، ۱۳۷۷: ۲۵) ۵- تعلیق به شرط در نظر قضایی ممنوع می باشد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۱: ۳۶۵۳) ۶- سپردن امر اظهار نظر قضایی به دیگری ممنوع است.

نکته دیگر اینکه رای یک تصمیم قضایی نهایی است، لذا آن را با تصمیمات قضایی غیرنهایی نباید یکی دانست. توضیح اینکه تصمیمات قضایی نهایی اعم از حکم یا قرار است و تنها قرارهایی که قاطع دعوی هستند رای محسوب می شوند. (کریمی، ۱۳۸۶: ۸۵)

قرارها خود به دو نوع نهایی و اعدادی تقسیم می شوند. قرارهای نهایی همچون قرار رد دعوی قاطع دعوی هستند و در نتیجه رای محسوب می شوند. اما قرارهای اعدادی قاطع دعوی نیستند، هرچند که ممکن است در ماهیت دعوی صادر شده باشند، از این رو رای به شمار نمی آیند. در خصوص تفاوت میان حکم و قرار ماده ۲۹۹ مقرر می دارد: «چنانچه رای دادگاه راجع به ماهیت دعوی و قاطع آن به طور کلی یا جزئی باشد حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می شود». این ماده از قانون آیین دادرسی مدنی سابق مصوب سال ۱۳۱۸ گرفته شده است^۱.

طبق ماده ۴۴۸ قوانین موقتی اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۲۹۰/۸/۱۸، رای دادگاه یا راجع به ماهیت دعوا است کلیتاً یا به بعضی مسائل که در حین رسیدگی به دعوا حادث و مطرح می شود. رای دادگاه در صورت اولی حکم و در صورت ثانوی قرار نامیده می شود.

^۱ - ماده ۱۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸/۶/۲۵.

برخی از تفاوت های حکم و قرار به شرح ذیل است:

۱- احکام ممکن است حضوری یا غیابی باشند. لیکن قرار غیابی پیش بینی نشده است. چون در قانون فقط حکم به حضوری و غیابی تقسیم شده است (مواد ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ و ۳۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی).

۲- همچنین اعاده دادرسی موضوع قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ نسبت به قرارها جایز نیست و صرفاً نسبت به احکام می توان تقاضای اعاده دادرسی کرد (ماده ۴۲۶). در عین حال در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ نوع خاصی از اعاده دادرسی پیش بینی شده که حتی نسبت به قرارها نیز این نوع اعتراض تجویز شده است.

۳- حکم همیشه از جانب دادگاه صادر می شود، ولی قرار ممکن است از جانب دادگاه یا مدیر دفتر صادر شود (ماده ۵۴ و ۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی).

۴- چنانچه رای دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد حکم در غیر این صورت قرار نامیده می شود (ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی).

۵- اگر رای دادگاه به صورت قرار باشد و قرار در تجدیدنظرخواهی نقض شود، پرونده برای رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی ارسال می شود. ولی اگر رای دادگاه به صورت حکم باشد و در تجدیدنظر نقض شود، خود دادگاه اخیر رسیدگی ماهوی کرده و می تواند حکم صادر نماید.

احکام اقسامی دارند که به اعتبارات مختلف تقسیم بندی شده اند و اهم آنها به قرار زیر است:
(شمس، ۱۳۸۶: ۲۲۹ ، جلد ۲).

در یک تقسیم بندی احکام به حضوری و غیابی تقسیم می شوند. حکم دادگاه حضوری است مگر این که خوانده یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی وی در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر

نشده و به‌طور کتبی نیز دفاع ننموده باشد یا اخطاریه ابلاغ واقعی نشده باشد (ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی).

علاوه بر تقسیم بندی فوق آرا به دو دسته قطعی و غیرقطعی و نیز نهایی و غیرنهایی نیز تقسیم می شوند. رای قطعی رای است که ۱- از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد. به عبارتی تمامی آرای دادگاه تجدیدنظر قطعی محسوب می شوند. ۲- یا اینکه از دادگاه بدوی صادر شده، ولی به علت عدم تجدیدنظرخواهی در فرجه قانونی قطعی شده باشد (رای قطعی شده). ۳- تمامی آرای دادگاه بدوی که خواسته یا بهای آن تا ۳ میلیون ریال باشد (بند الف ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی). اما حکم نهایی عبارت از حکمی است که به واسطه طی مراحل قانونی و یا به واسطه انقضا مدت اعتراض و استیناف و تمیز دعوایی که حکم در آن موضوع صادر شده که از دعوای مختومه محسوب شود. به عبارتی حکم نهایی حکمی است که قابل فرجام خواهی نباشد یا حکمی که در دیوانعالی کشور، قابل فرجام خواهی نباشد یا حکمی که در دیوانعالی کشور از آن فرجام خواهی شده باشد و در دیوانعالی کشور ابرام (تأیید) شده باشد و نیز احکامی که از دادگاه بدوی (نخستین)، یا دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد، اما قابل فرجام خواهی در دیوانعالی کشور نباشد.

گفتار دوم: مفهوم قطعیت آراء

در تعریفی، حکم قطعی حکمی دانسته شده که جز از طریق اعاده دادرسی قابل شکایت نباشد (آخوندی، ۱۳۷۹: ۲۳). تعریف فوق به این پایه استوار است که بر مبنای اصول بنیادین دادرسی، اعتراض به احکام مهلت دارد و چنانچه در مهلت قانونی اعتراض به حکم نشود یا پس از طرح اعتراض و رسیدگی مجدد حکم اولیه نقض و حکم جدید صادر گردد یا اینکه حکم بدوی تایید گردد حکم قطعیت می یابد. بنابراین با توجه به تعریف فوق، احکام زیر قطعی اند:

۱. احکامی که طبق قانون قابل واخواهی، پژوهش خواهی و یا فرجام خواهی نباشند.

۲. احکامی که در دیوان عالی کشور ابرام شده باشند.

۳. احکامی که فرجام خواهی از آنها رد شده باشد.

۴. احکام غیابی که ابلاغ واقعی شده و حسب مورد تقاضای واخواهی، پژوهش خواهی و یا فرجام خواهی از آنها نشده باشد.

۵. احکامی که مهلت پژوهش خواهی یا فرجام خواهی از آنها منقضی شده باشد (آخوندی، ۱۳۷۹: ۲۴).

در تعریفی دیگر رای قطعی تصمیمی دانسته شده است که « به سبب گذشتن مهلت تجدید نظر یا تایید در آن مرحله، قابل اجرا باشد» (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۳۴). و در ادامه به ماده ۳۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی اشاره می کنند که می گوید « آراء دادگاه های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است مگر در مواردی که طبق قانون قابل درخواست تجدید نظر باشد». تعریف مذکور نوعی تعریف به نتیجه است و ایشان برای تعریف به اثر و نتیجه رای قطعی که همان قابلیت اجرا است اشاره دارند و از نقطه نظر ایشان قطعیت مخصوص رأیی است که از راه های عادی قابل شکایت نباشد (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۳۵).

دکتر لنگرودی نیز در کتاب ترمینولوژی حقوق در تعریف رای قطعی آن را رایی می دانند که قابلیت اجرایی داشته باشد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰: ۳۲۴) تعریف مذکور نیز مثل تعریف قبل از مصادیق تعریف به نتیجه است، یعنی اثر و نتیجه رای قطعی را در تعریف آن ذکر می کنند. در همین خصوص برخی دو اثر مهم و اصلی رای قطعی را ذکر می کنند که ممیز آن از سایر آراء و تصمیمات قضایی محاکم است:

۱- رای قطعی اعتبار امر مختومه دارد.

۲- رای قطعی لازم الاجرا است. یعنی توسط دستگاه قضایی قدرت اجرایی دارد (آخوندی،

۱۳۷۹: ۲۶).